

احوال عمومی ایران

شعراى خود جشنى كه لایق مقام و مرتبه اوست برپا كند اما آنوقت زود بود برای شروع تبلیغات این كار تا پس از مستقر شدن در بروكسبرو و گذشتن سه سال از آن موعده در سال يكهزار و سیصد و ده (۱۳۱۰) مکتوب ذیل را بهیئت دولت نوشته فرستادم. توسط وزارت معارف بهیئت وزراء عظام بنا بر آنچه دائرهالمعارف اسلامى نوشته است تولد فردوسى در نهمد و سى و دومسیحى ۹۳۲ بوده است در اینصورت بعد از چند ماه فردوسى ما هزار ساله میشود و سزاوار است از طرف فضلا و ادبای ایران در تحت هدایت و حمایت دولت ادیب فاضل کنونی جشن هزار سالگی او بطوری كه لایق مقام این شاعر بزرگ است گرفته شود و چون فردوسى شاعر دنیا شناخته شده است شایسته است جشن او با شركت تمام مجامع ادبى دنیا و بطور بین المللى باشد. بدیهى است گرفتن يك جشن بزرگ بین المللى برای فردوسى هزار ساله در داخله و خارجه حسن اثر دارد و معرف خوبى است از ترقیات ایران در این عهد همايون فواید بسیار دیگر هم دارد كه بر خاطر مبارك پوشیده نیست.

اینجانب همدتى است در این اندیشه هستم با جمعى از آقایان فاضل ایرانی و اروپائیان دوست ایران در این موضوع مذاكره نموده همه معتقدند كه گرفتن این جشن بطور بین المللى لازم است.

یادداشتهاى هم حاضر نموده است كه اگر اساس كار تصویب شد بعرض برساند برای حسن اداره شدن در داخل و خارج و گرفتن نتیجه مطلوب.

و ضمناً برای مخارج كار عایداتى از خود كار تحصیل شود بواسطه نشریات و غیره كه تحمیلی بر خزانه دولت نشود امید است با در نظر گرفتن نتایج عالی آن خاصه در اینوقت كه دیگران بدون دردست داشتن چنین وسیله معظم در صد كارهای بین المللى هستند و برای تبلیغات تعالی خویش ایران هم از این وسیله توجه افكار عمومى خارج را بخود جلب نماید.

از طرف دیگر با دانشمندان ایرانی كه در خارج اقامت دارند مكاتبه کرده خاطر همه را متوجه انجام این كار مینماید و از جمله شرحى بمیرزا محمد خان فاضل قزوینى كه در پاریس اقامت دارد و در این كتاب مكرر نام برده شده مینویسد و تقاضا

فصل چهل و یکم

میکنند بامیرزا حسین خان علاء وزیر مختار و رئیس اداره سرپرستی مذاکره کندواو را وادارند در اینکار اقدامات لازم بنمایند و در این خط مینویسم اینکه مذاکره با آقای علاء را بتوسط شما میکنم برای شاهد بودن قضیه است چونکه مکرر افکار سودمندی داشته اظهار نموده است و اشخاص حق ناشناس آنها را گرفته برای خویش عنوان قرارداد اصل خیال را ضایع و باطل کرده اند .

فاضل مزبور تا مستندی از وزیر مختار مذکور بدست آورده باشد شرحی باو نوشته مکتوب مرا برای او میفرستد و جواب مساعد دریافت نموده نتیجه را بنگارنده اطلاع میدهد .

علاء در این موضوع با تهران مکاتباتی میکند ورشته مطالب طولانی میشود تا آخر سال یک هزار و سیصد و ده شمسی که تیمورتاش وزیر دربار پهلوی بارو میآید و نگارنده بوسائل مختلف او را بهراهی با این کار تشویق مینماید تیمورتاش بتهران بازگشت نموده شاه پهلوی را با اقدام بگرفتن جشن هزار سالگی فردوسی و امیدارد و چون مقبره فردوسی در خراسان در دست ساختن است تصور میکنند بهتر بوده باشد گرفتن جشن را تاخیر بیندازند تا موقع افتتاح مقبره یا آرامگاه ابدی فردوسی و تصمیم میگیرند که در پائیز یک هزار و نهصد و سی و چهار مسیحی بوده باشد تیمورتاش این تصمیم را با تلگراف بمیرزا حسینخان علاء اطلاع میدهد و علاء شرح ذیل را بنگارنده مینویسد درسی و یکم ۳۱ فروردین یک هزار و سیصد و یازده (۱۳۱۱)

دوست عزیزم جناب اشرف آقای وزیر دربار ابلاغ میفرمایند برای جشن هزار ساله فردوسی پائیز هزار و نهصد و سی و چهار (۱۹۳۴) تعیین شده است مراتب را برای اطلاع عالی اشعار میدارد حسین علاء بعد از آن در تاریخ بیست و هشتم ۲۸ اردیبهشت یک هزار و سیصد و یازده ۱۳۱۱ مکتوب دیگر از علاء میرسد بشرح ذیل .

دوست عزیزم مرقومه ششم اردیبهشت یک هزار و سیصد و یازده ۱۳۱۱ جنابهای عز و وصول بخشید برای تهیه مراسم و تشریفات جشن هزار ساله ولادت فردوسی کمیسیونی تشکیل شد که در منزل جناب مستطاب آقای میرزا محمد خان قزوینی جلسات مرتبی دارد خیلی ممنون میشوم نظریات خود را زودتر مرقوم بفرمایید که در

احوال عمومی ایران

کمیسیون مذکور مطرح و مورد مطالعه قرار داده شود حسین علاء نگارنده نظریات خود را در طرز شروع بکار مینویسد و بیش از همه چیز راجع بدعوت کردن از تمام علمای مستشرق دنیا بایران و شرکت جستن در انعقاد این جشن تأکید میکنم انجمن مزبور نقشه‌ئی با رعایت نظریات نگارنده کشیده بمرکز میفرستد و در تهران از روی آن نقشه شروع بکار میکنند .

شرح گرفتن جشن هزارساله فردوسی در ایران و در همه جای دنیا در تواریخ و مطبوعات ایران و خارجه درج شده است و نگارنده نمیخواهد در این کتاب چیزی را که همه جا نوشته شده است بنویسد بلکه مقصد از داخل شدن در این موضوع نمودن یک روح پلید حق ناشناس است که اگر در سالهای آخردر میان هموطنان مآشدت نکرده باشد قطعاً از آنچه بوده است کمتر نشده .

شاید خوانندگان کتاب من تصور کنند دولتیان ایران تا بآخردر این موضوع از افکار من استفاده کرده و مرا در انجام جریان فکر خود انداخته برای رفتن بایران مرا دعوت نموده در مجالس و محافل از من اظهار قدردانی کرده اول ممدال فردوسی را بمن عطا کرده اند خیر اگر این تصور بشود باطل است زیرا پس از نوشتن و فرستادن نظریات خود در انجام این خیال بکلی مرا کنار گذارده بهیچوجه در هیچ کارش شرکت ندادند و اسمی از من در هیچ مجلس برده نشد .

بلی دوخط از میرزا حسینخان علاء که در موقع گرفتن جشن فردوسی رئیس بانک ملی ایران بود بمن رسید از روی ملاحظات و احساسات شخصی خودش آنهم تولید مفسده نمی کرد که شاید در جای خود نگارش یابد اول در موقع تمام شدن بخت آزمائی برای جمع آوری پول گرفتن جشن فردوسی روی کارتی که صورت مجسمه فردوسی و اعضای بخت آزمائی طبع شده شرح ذیل را نوشت و فرستاد .

دوست عزیزم این یادگار خاتمه کشیدن قرعه بخت آزمائی فردوسی را (۱۴ تیر) در عمارت دانشسرای عالی حضور حضرتان که مبتکر تجلیل آن حکیم شهیر و گرفتن جشن هزارساله اوهستید تقدیم مینمایم موقع را مقتنم شمرده مراتب ارادت قلبی را تجدید میکنم حسین علاء

فصل چهل و یکم

مکتوب دوم روی ورقه‌می که بنای تازه بانگملی ایران نقش است وزیر آن بخط قدیم از کتیبه مقبره داریوش در نقش رستم این جمله نقل شده است «بن سپرده را نیک نگهدارم» نوشته شده است دوست عزیزم قربانت شوم مرقومه مبارکه پنجم اسفند زیارت و از مرده سلامتی آن وجود شریف مسرور شدم کثرت مشغله متأسفانه مانع مکاتبه شده والا همیشه در فکر حضرت تعالی بوده وهستم در موقع تجدید سال تبریکات خالصانه و ادعیه قلبیه خود و عیالم را تقدیم نموده خیر و سعادت سرکار را از خداوند خواهانیم همانطور است که میفرمائید گرفتن جشن هزار ساله فردوسی از افکار صائبه حضرت تعالی بوده و مشغول انجام آن هستیم انشاءالله وسایل فراهم میشود البته در اروپا هم مراسم تجلیل آن بزرگوار بعمل خواهد آمد.

ارادتمند قدیمی حسین علاء ۱۸ اسفند ماه ۱۳۱۲

بهر حال آرامگاه فردوسی بخوبی ساخته میشود مستشرقین از همه جا بایران دعوت میشوند و در انجمن بزرگ این جشن شرکت میجویند و همه بخراسان رفته آرامگاه فردوسی را زیارت میکنند و پادشاه پهلوی آرامگاه مزبور را افتتاح میکند و هم در تمام ممالک باهتمام دولت جشن هزار سالگی فردوسی گرفته میشود و نام ایران در سرتاسر جهان بلند میگردد و این بود مقصد و مقصود نگارنده و هر ایرانی وطن دوست که بهترین صورت ممکن انجام یافت در بروکسل نیز از طرف دولت بلژیک با شرکت مالیرانیان جشنی گرفته شد و هم نگارنده رساله‌می راجع بفردوسی نوشته بایران فرستادم و با سعی جمعی از محصلین ایرانی مجسمه نیم تنه فردوسی با فلز ساخته شده هموزن ملی ایران فرستاده شد و مدالی از آن تهیه گشت و یادگار باقیمانده این بود نتیجه يك فکرنیکو.

و دیگر آنکه میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی که در قرن سیزدهم اسلامی در آسمان جلالت قدر و در عالم فضل و ادب در ایران بمنزله ستاره درخشانی است و نثر فارسی کنونی مادر اثر اصلاحاتی است که آن دانشمند ادیب نموده است کشته شدنش بامر محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دو بیست و پنجاه و یک هجری قمری (۱۲۵۱) و کشته شدن میرزا تقیخان فراهانی وزیر بی نظیر ایران بامر ناصرالدین شاه قاجار در سال یکهزار

احوال عمومی ایران

ودویست و شصت و هفت هجری (۱۲۶۷) از جنایتهای بزرگی است که در دوره سلطنت قجر در مملکت ما واقع شده است

نگارنده در هر یک از این دو موضوع رساله‌ئی نوشته در مجمع محصلین ایرانی درباریس بطور کنفرانس خواندم و اولی در اسلامبول و دومی در مصر بطبع رسید. پس از گرفتن نتیجه مطلوب از پیشنهاد جشن فردوسی متذکر شدم که صدسال هم از شهادت قائم مقام میگذرد و چون حق این مرد بر معارف ما زیاد است همان بهتر که بمناسبت صدمین سال شهادت او اظهار قدردانی و حق شناسی از او شده باشد.

در اینحال کتاب کهنه خطی بزبان روسی راجع بایران در اواسط قرن سیزدهم اسلامی بدستم افتاد که صورت قائم مقام را در لباس سلام در آن کتاب نقاشی شده دیدم چون در زمان حیات خودش ساخته شده است مقتنم شمرده عکسی از آن گرفته ورقه پستی یکسومزین باین صورت و دیگر سو یاد آوری صدمین سال شهادت او را نوشته عدّه زیادی طبع و نشر دادم و بوزارت معارف ایران و انجمن آثار ملی و انجمن ادبی تهران از بروکسل نوشتم از یاد آوری صدمین سال مزبور غفلت ننمایند. از هر سه جا اظهار موافقت شد و قرار دادند در تیر ماه یکهزار و سیصد و چهارده (۱۳۱۴) این رسم را در سر تاسر مملکت بجای بیاورند ولی چه رویداد که مسکوت عنه ماند بر من پوشیده است.

دیگر از کارهای پرهیاهویی که اخیراً در ایران واقع شد قضیه نفت جنوب و امتیاز کمپانی انگلیسی معروف بکمپانی داریسی است.

پیش از این نوشته شده است یکی از تقاضاهای دولت انگلیس از دولت شاه پهلوی این بود که سی سال بر مدت این امتیاز افزوده شود امتیازی که هنوز از مجلس ملی ما نگذشته و بر حسب قانون رسمیت ندارد و البته سر تاپایش هم بر نفع صاحب امتیاز و ضرر ایران است و در سالهای اخیر هم همه وقت دولت ایران با کمپانی در موضوع حق خود در کشمکش بوده است و بالاخره شاه پهلوی امتیاز مزبور را لغو کرد با این قید که نماینده کمپانی بتهران رفته باشراط بهتری آنرا تجدید نمایند انگلیسیان بظاهر صورت اعتراضی بجای آوردند در صورتیکه پیدا بود اساسی ندارد و بزودی نماینده کمپانی بتهران رفت

فصل چهل و یکم

و با افزودن مبلغی بر حق ایران که در مقابل آنچه میبرد چیزی شمرده نمیشود و باضافه کردن مدت سی سال که از پیش تقاضا کرده بودند کار تمام شد و به علاوه از مجلس شورای کنونی هم با اظهار شرف بسیار گذشت و از این هم بالاتر آنکه چون بعد از صورت اعتراضی که از طرف انگلیسیان بجای آمد قضیه در صورتیکه هیچ مربوط به جامعه ملل نبود بآنجا رجوع شد و میرزا علی اکبر خان داور وزیر عدلیه از طرف دولت بژنو رفته در جامعه موضوع طرح شد و قرار دادند مدتی وقت داده شود که دولت ایران و کمپانی داریسی با هم کنار بیایند باین ترتیب سبیل امتیاز مزبور در جامعه ملل هم مهر شد .

دیگر از کارهای عمده این ایام گرفتاری و حبس و مرگ عبدالحمین تیمورتاش وزیر دربار پهلوی است شاه پهلوی بعد از اتمام کار امتیاز نفت جنوب تیمورتاش وزیر دربار ادر قصر قجر که محبس عمومی است حبس بظاهر بعنوان رشوه خواری محاکمه می هم از او در عدلیه شد و محکوم گشته مدت حبس ووی بطول انجامید تا کمیسر خارجه دولت شوروی بتهران آمده در خانه جعفر قلیخان سردار اسعد بختیاری که وزیر جنگ است او را منزل دادند و بظاهر مورد احترام گشت میهماندار او سردار اسعد بشاه تفرق داشت و با تیمورتاش رفیق بود شنیده شد که کمیسر خارجه روس بلشویک از شاه تقاضا کرد تیمورتاش را در محبس ملاقات کند بدیبهی است قبول ورد این تقاضا هر دو محذور داشت خاصه که تیمورتاش زبان روسی میدانست و ممکن بود در آن ملاقات کسیکه روسی بداند حاضر نباشد که معلوم شود مذاکرات چه بوده است اما مرگ ناگهانی تیمورتاش در محبس در همان روز این محذور را بر طرف کرد و اینکه کمیسر خارجه روس میهمان دولت بچه مناسبت خواست شخص مقصر محبوسی را ملاقات نماید گرچه بصورت ظاهر بمناسبت روابط ظاهری بود که تیمورتاش بر حسب وظیفه خود چنانکه از پیش نوشته شده است با روسها داشت برای قانع و سناکت نگاهداشتن آنها مادرحقیقت بصرافت طبع خود این تقاضا را کرده بود و یا آنکه دوستان تیمورتاش او را واداشته بودند باین تقاضا که بعد از ملاقات بتواند بهانه بدست داشته باشد و نزد پادشاه از وی شفاعت کند بر نگازنده پوشیده است بهر صورت تیمورتاش از میان رفت

احوال عمومی ایران

و شاه وزیر درباری دیگر معین نکرد و گفت وزراء همه وزیر دربارند این نکته هم ناکفته نماند که تیمورتاش در قضیه الغای امتیاز نفت جنوب که بصورت ظاهر برعایه انگلیسیان بود بی دخالت نبود و باز برنکارنده واضح نیست که گرفتاری و بدبختی او تا چه اندازه با مسئله امتیاز نفت مربوط بوده و یا هیچ ربط نداشته است و تنها زیاده روی او در تصرفات در کارهای درباری بلکه در امور سلطنت از روی جلفی و غرور ذاتی که داشت او را باین شدت مبعوض شاه پهلوی ساخته بود و بهر صورت تیمورتاش صفات بد و خوب هر دورا داشت اعمال بد او دامنگیر خودش شد و کارهای خوبش که از روی صفت تجدد خواهی از او سرزد و راه نمائیهای خوبی که بشاه کرد و برای ترقی مملکت سودمند بود در مملکت باقیماند.

بعد از قضیه تیمورتاش کار مهمی که در تهران شد گرفتاری سردار اسعد وزیر جنگ بود باید دانست که در مسئله انقلاب فارس برضد دولت پهلوی و کشته شدن یک عده از نظامیان از صاحب منصبان و غیره در راه گله کویه گفته میشد بتحریک بختیاریها بوده است که باطمینان وزارت جنگ اسمی سردار اسعد نمیخواستند کاملاً خلع سلاح شده باشند در صورتیکه شاه پهلوی باینکار شدیداً علاقمند بود و البته موجباتی حاصل گشت که در یکروز سردار اسعد و برادرش امیر جنگ و جمعی از خوانین بختیاری گرفتار شدند و سردار اسعد در محبس مرگ ناگهانی یافت و دیگران بایک محاکمات نظامی بجهت طولانی محکوم گشتند و باید دانست که کشمکش میان دو دسته از خوانین بختیاری که عموزاده یکدیگر هستند و بر سر ریاست ایل غالباً با هم رقابت میکنند در گرفتاری سردار اسعد و کسان او بی دخالت نبوده است و اینکه این قضیه بکار تیمورتاش ارتباطی داشته است یا نه و اینکه آیا با کار نفت جنوب و تجدید امتیازش بواسطه حق صدی چند که خوانین بختیاری از کمپانی نفت حق الارض میگرفتند ربطی داشته است یا نه چیزهایی شنیده میشود که چون بدرستی آنها اطمینان نیست از نگارشش صرف نظر میشود و قضایاتی است که با مرور زمان حقایق آنها گاهی کشف میشود و گاهی در پرده استتار باقی میماند.

دیگر از قضایای نظیر این قضیه موضوع ریاست ایل قشقایی بود که اسمعیل خان

فصل چهل و یکم

صولة الدوله با برادرش در سر ریاست ایل کشمکش داشت و شخص با عرضه‌ئی بود در مجلس پنجم اورا نماینده قشقائی نموده باین بهانه خواه و ناخواه در صورتیکه تهران را ندیده بوده است بتهران آمد و تحت نظر نظامیان و نظامیه واقع بود و نهایت اهتمام را میکرد که مظنون واقع نگردد کم کم در تهران ماندنی شد و چون پیش آمدها اقتضا کرد او را محبوس ساختند صولة الدوله محبوس بود تا انقلاب فارس در سال یکهزار و سیصد و هفت (۱۳۰۷) شمسی روی داد و حبیب الله خان سر تپ شیمانی چنانکه در فصل سنی و هشتم ۳۸ نوشته شد مأمور انتظام آن سامان گشت و او در فارس احساس کرد انقلاب قشقائی جز بدست صولة الدوله آرام نمیگردد این بود که از شاه تقاضا کرد او را از مجلس در آورده با اظهار ملاحظت شود و بفوریت ویرا بفارس بفرستند تقاضای رئیس قشون فارس پذیرفته شده صولة الدوله را با طیاره فرستادند و اوقشقائی را آرام کرد تاکی آنجا بود و چه شد که باز گرفتار توقف تهران شد و چه شد که بساز بمجلس افتاد و سائل تحقیقش اکنون فراهم نیست بهر صورت صولة الدوله در مجلس قصر قجر بود که تیمورتاش هم بهمان مجلس رفت و شنیده شد که تیمورتاش را در حجره پهلوی حجره سردار قشقائی حبس نمودند. و چون سردار مزبور خبر دار شد که وزیر دربار همسایه اوشده است مشتئی بدیوار زده در حضور مأمور مجلس گفت ای وزیر دربار ما را باین روز انداختی و خودت نیز پیش ما آمدی یا بهبارت دیگر شیبه باین از اینجا معلوم میشود که صولة الدوله تیمورتاش وزیر دربار را علت حبس و بدبختی خود میدانسته است بهر صورت صولة الدوله هم در مجلس وفات ناگهانی کرد

دیگر از کارها که در این مدت اتفاق افتاد مسافرت پادشاه پهلوی بود بمملکت ترکیه و این اول مسافرت این پادشاه بود بخارج شاه پهلوی با مصطفی کمال رئیس جمهور ترکیه دورا دور رابطه الفت یافت و شنیده شد که شاید بخیمال بوده است برای ولیعهدش با ترکان وصلت نماید اما من هیچ دلیل بر صحت این گفته در دست ندارم بهر صورت وزیر خارجه ترک بتهران آمد و روابط دو دولت راز یاد کرد و از شاه پهلوی دعوت نمود مسافرتی بترکیه بنماید و وعده داد که رئیس جمهور ترکیه نیز بایران مسافرت خواهد کرد .

احوال عمومی ایران

ترکان با تشریفات لشگری و کشوری بسیار رضا شاه پهلوی را پذیرفتند و او را چند روزیش از آنچه بنا بود بماند نگاه داشتند و همه چیز مملکت خود را باو نمودند. بن مسافرت و دیدن اوضاع ترکیه در وجود شاه اثرهای نیکو بخشید و پس از آمدن ایران جد و جهد او در آبادی شهرها و راهها و تبدیل اوضاع کهنه باوضاع تازه بر زیادت گشت خصوصاً که رئیس جمهور وعده بازدید نمودن داد و شاه میخواست تا موقع آمدن او بایران خیلی بر اصلاحات داخلی افزوده شده باشد.

شاه از ترکیه بدولت خود تلگراف کرد که رعیتها برای اینکه در آفتاب تند کار میکنند کلاه تمام لبه بر سر بگذارند و بدیهی است این مقدمه است که منبعذ کلاه بک لبه پهلوی که با کراحت بر سر مردم گذارده شده بکلاه تمام لبه مبدل گردد چنانکه در بازگشت بایران اینکار جاری شد و خواه و ناخواه همه کلاه تمام لبه بسر گرفتند تا مگر عوض شدن کلاه رفته رفته سرها و دماغها و اندیشه ها را عوض نماید و گرنه سرفی فکر چه افسر بر سر بگیرد چه افسار تفاوت نخواهد داشت.

تغییر دادن عمامه ها و کلاههای بی لبه بکلاه پهلوی مخصوصاً در ولایات و بخصوص در شهرهایی که بیشتر مذهبی هستند مانند مشهد و قم البته بسیار مشکل بود اما با قوه نظامی اینکار جاری شد اکنون تبدیل کلاه پهلوی بکلاه تمام لبه یعنی کلاه فرنگیان بگفته ایرانیان اگر در تهران طرفدار زیاد داشته باشد در ولایات مخصوصاً در ولایتهای مذهبی آسان نیست این است که در مشهد برای کلاه فرنگی بسر نگرستن ایستادگی میشود و کار به حصن در صحن و حرم میکشد و مردم بانظامیان و نظامیه طرف میشوند و بالاخره کار بزد و خورد میکشد و جمعی از دو طرف حتی در صحن امام رضا و حرم او کشته میشوند و عاقبت دولتیان فائق آمده انقلاب را آرام و حکم تبدیل کلاه را جاری میکنند و پس از چند ماه تحقیق محمد ولی اسدی که تولیت آستانه قدس رضوی را بنیابت از شاه که متولی حقیقی آستانه است داراست مورد سوء ظن واقع گشت که مسبب واقعی انقلاب بوده است و در همین دیماه یک هزار و سیصد و چهارده (۱۳۱۴) او را در مشهد محکمه نظامی محکوم باعدام کرده تیر باران نمودند.

گفتم محکمه نظامی بلی قانونی از مجلس شورایی ملی گذرانیدند که اگر کسی

فصل چهل و یکم

مخل نظم و آسایش شد محاکمه اودرمحاکم نظامی بشود و بجه صورت محقق شده است که اسدی مسبب حقیقی آن انقلاب بوده است میگویند خودش اعتراف نموده و البته این اعتراف درمحکمه نظامی شده است بهر صورت اگر حقیقتاً این شخص باعث اتلاف نفوسی شده بسزای رفتار خود رسیده است .

دیگراز مسائل مهم که شاه پهلوی بعد از مراجعت از ترکیه درصدد انجام آن برآمد و تا اینوقت قدمهای مؤثری برداشته شده است موضوع رفع حجاب کردن زنها و داخل شدن آنهاست در جامعه که این موضوع در ترقی و تعالی مملکت تأثیر شدید دارد و دیر یا زود باید انجام بگیرد موضوع رفع حجاب قرنها بود که کسی پیرامون مذاکره آنها نمیرفت در اواسط قرن سیزدهم اسلامی در ایران صحبتش بمیان آمد در موقعیکه قره العین قزوینی پیرو آئین سید باب بی حجاب در مجمع مردان حاضر شد و مورد طعن و لعن مسلمانان واقع گشت و چنانکه بعد از واقعه باب هر کس خواست حرف آزادی بزند و یا انتقادی از ستمکاری ستمکاران بکند او را بفساد عقیده و پیروی طریقه باب متهم ساخته نیست و نابودش ساختند موضوع رفع حجاب هم پس از واقعه بدشت که در آنجا قره العین رفع حجاب نمود همین صفت را یافت و هر کس خواست در این باب سخنی بگوید او را فساد عقیده شمرند در صورتیکه این شکل از رو گرفتن زنان معلوم نیست از اسلام رسیده باشد در صورتیکه گشوده بودن رو دستها در نماز رخصت داده شده است چه رسد بغیر وقت عبادت .

بهر حال اگر بخواهیم دلایل عقب افتادن ملت ایران را از قافله دنیا بشماریم یکی هم جدا ماندن زنان بود از مردان در امور زندگی و اجتماعی .

از اوایل قرن سیزدهم اسلامی که پای افکار تازه در ایران گشوده شد موضوع آزادی زنان و رفع حجاب در جزو آمال و آرزوهای تجدد خواهان بود اما بسیار با احتیاط در این باب سخن میراندند در ابتدای تأسیس مدارس ملی بسبب تازه آرزوی باز شدن در مدارس بروی دختران مانند پسران اسمش فساد عقیده بود چنانکه در جلد اول این کتاب در خصوص جمله ای که در این باب نگارنده در کتاب علی نوشته بودم مورد حمله شدید روحانی نمایان گشتم مسطور گشته است و پس از تأسیس مدارس

احوال عمومی ایران

دختران تا مدت‌ها اجازه نمیدادند معلمین مردانه در سر کلاس دختران حاضر شده درس بگویند و اگر احیاناً بطور استثناء موردی پیدا میکرد یا معلم نابینا بود و یا دختران با صورتهای پوشیده بای درس اومینشستند.

بعد از انقلاب سیاسی و مشروطه شدن ایران مذاکره روکشودن زنان بیش از پیش بمیان آمد ولی اثر عملی حاصل نکرد تارفته رفته زنهای مسلمان ایرانی باروبا مسافرت کردند و در مراجعت رفع حجاب را تشویق نمودند و از مدرسه های تازه دخترانی که بیرون آمدند عقیده رفع حجاب در رأس آرزوهای آنها بود در حدود سنه یکهزار و دوست و نود و هشت (۱۲۹۸) شمسی که در تهران بسعی میرزا ابوالقاسم آزاد آذربایجانی که سالها در هندوستان اقامت داشت انجمنی مرکب از مرد وزن در خانه او و یا در خانه دیگران منعقد میشد و این تاحدی پنهان بود نگارنده نیز در آن انجمن گاهی حاضر میگشتم و معایب حجاب معمول را بطور خطابه بیان میکردم اشخاص دیگر هم از زن و مرد مذاکرات در این باب میکردند بی آنکه از آن دایره تجاوز نماید نگارنده منظومه‌ئی بمنوان خطاب بیانوان ساخته بیکی از خانمهای عضو آن انجمن دادم باسم خودش در انجمن خواند بلی باسم خردش زیرا اوضاع و احوال و نفوذ روحانی نمایان اجازه نمیداد نام گوینده اش آشکار شود حتی آنکه بعد از مدتی همان منظومه در روزنامه ناهید تهران که آزادتر از دیگران بود تحت عنوان نقل از جراید ترکی نشر شد تا بالاخره در کتاب سخنوران دوران پهلوی تألیف دینشاه ایرانی در بمبئی بنام نگارنده طبع و نشر یافت. (۱)

موضوع رفع حجاب قدری مخالف افکار خشک مقدس مآبان بود که مکرراً از شاه پهلوی در ایام وزارتش که صحبت از اصلاحات میشد شنیدم میگفت من در این موضوع اقدامی نمیکنم در مقام عمل هم دیده شد امان الله خان پادشاه مخلوع افغانستان با عیالش بایران آمد و میهمان شاه پهلوی شد بی آنکه ملکه ایران با او روبرو شده باشد

(۱) - آقای مخبر السلطنه هدایت در صفحه ۵۱۷ و ۵۱۸ کتاب خاطرات و خطرات که اخیراً بچاپ رسیده بعضی ابیات این منظومه را از شماره ۱۳۰۰ از سال سی و هشتم جبل المتین ترجمه از ترکی نقل کرده اند - فروغ دولت آبادی

فصل چهل و یکم

ولی بعد از مراجعت شاه پهلوی از ترکیه لزوم اقدام در اینکار را حس کرده بانجام آن پرداخت و تصدیق باید کرد که جز با قدرت و اراده محکم شخص شاه پهلوی رفع حجاب از ایران بسیار مشکل بود و البته اقتضای زمان و آنچه از مسافرنه‌های زنان و نتیجه تعلیم و تربیت ایشان گفتیم نیز در موفقیت کارکنان دولت پهلوی دخالت داشته و دارد.



محمد علیخان فروغی ذکاء الملک

اینک در تهران کانون بانوان تأسیس شده و زنهار و گشوده با مردان معاشرت

احوال عمومی ایران

مینمایند و روز بروز دایرة رفع حجاب در تهران و ولایات وسعت میگردد و زنهاداخل کارهای وزارت تخانهها و دوایر دولتی و دیگر میگردند و جمع کثیر از خانوادههای ایرانی با اروپا سفر کرده از مغانهای خوب بایران میبرند و در اینوقت که این سطور را مینویسم خبردار میشوم که در تهران در جشن فارغ التحصیل شاه پهلوی برای دفعه اول باملکه و دخترانش حاضر شده است پس سد حجاب را در ایران شکسته باید دانست و آتیه روشنی را بزنجای ایرانی باید نوید داد بشرط آنکه مردان هم از تربیت حقیقی بهره مند شده احترام روگشودن زنان را بحد کمال منظور داشته باشند.

رئیس الوزراء تازه معزول شده ایران محمد علیخان فروغی در ضمن خطابهایی که اخیراً در کانون بانوان داده است از نگارنده نام برده و گفته است سی و شش سال پیش بمن گفت زنهای ما دیر یا زود از این چادر سیاه بیرون خواهند آمد اگر درست بیرون آمدند برای ایران و ایرانی سعادت است و اگر درست بیرون نیامدند نکت و شقاوت.

وزائد نمیدانم که مندرجات ذیل را هم بر مندرجات فوق بیفزایم در عین تاریکیها که از زندگانی روزمره خود گاهی میخواهند مرا فرو بگیرند يك خاطرۀ بزرگ آنها را از هم باشیده مرا در بحبوحه روشنائی و مسرت خاطر میندازد و آن این است که پیش از جنگ عمومی و شکست قطعی حکومت تنگین ترازای هر ایرانی و وطنپرست بغیر از اشخاص بسیار خوشبین و با بیخبر از اوضاع روزگار زوال استقلال سیاسی و اقتصادی ایران را پیش بینی میکرد و امیدی ببقای این مملکت در تحت حکومت ایرانی نداشت ولی پیش آمده این ناامیدی را با امیدواری مبدل ساخت و اوضاع خارج و داخل باین ملت مهلت داد و فرصت بخشید که نفسی تازه کرده تجدید حیات نماید اکنون ما داریم از آن فرصت استفاده میکنیم و هنوز چند سال با اینمدت باقیست در اینصورت که این فرصت را هنوز بلکه هنوز داریم و از طرف دیگر چندین هزار دختر و پسر کشوری و لشگری داخل و خارج مشغول تحصیلند و معارف سرچشمه ایست که خود بالطبع آبهای گل آلود را صاف و نواقص خویش را بذاته بر طرف میسازد و میتوان بطور قطع گفت ایران از خطر زوال استقلال نجات یافت ایران برای همه وقت مال

فصل چهل و یکم

ایرانی خواهد بود و این است آرزوی حقیقی هر ایرانی وطنپرست و البته مشروط‌است بیک شرط و آن این است که ایرانی سه اصل مقدس نیاکان را پیروی کرده راستی و درستی در گفتار و کردار و پندار را شعار خود بسازد و بداند هر چه هست در راستی است و چراغ دروغ فروغی ندارد. دیمه یک هزار و سیصد و چهارده (۱۳۱۴) شمسی تمام یافت بخط مؤلف میخوام در موضوع نجات یافتن ایران از خطر زوال بازسطری چند بنکارم این آرزو را بیک شرط اخلاقی مشروط ساختیم در صورتی که تصور میشود یک شرط سیاسی هم باید بر آن افزود آری شرط سیاسی هم دارد و آن این است که شاه پهلوی عاقبت اندیشی کرده برای اینکه تاریخ بعد از وفات نادر شاه افشار تجدید نشود و بیوسته شده هادستخوش پراکندگی نگردند و برای اینکه قوه ملی منظمی نگاهدارنده اصلاحات اساسی تازه بوده باشد و بالجمله برای اینکه بآینده مملکت اطمینان کامل بتوان داشت چه از داخل و چه از خارج تازنده است پایه حکومت ملی متزلزل شده را با رعایت اقتضای زمان مستحکم بسازد و قانون را بتمام معنی بجای قوه شخصی بگذارد و برود در این صورت بزرگتر کاری که شایسته باشد در رأس کارهای او قرار داده شود این کار خواهد بود و مراد من از جمله بی که مکرر گفته و نوشته‌ام میسران ایران و سعادتش اکنون یک قدم فاصله است و آن یک قدم را تنها رضاشاه پهلوی میتواند بردارد همین بود که نگارش یافت و گرنه پوشیده نیست که قهریات و شخصیات قابل دوام نمیباشد.

در تاریخ هفتم ماه اسفند یک هزار و سیصد و شانزده در موقع تجدید نظر بمندرجات این جلد از کتاب خود برای تکمیل آنچه در بالا گفته شد بنگارش این سطور پرداختند و خدا یا عاقبت محمود گردان - مؤلف یحیی دولت آبادی .

فخر و خواجه معتز تحقیقند و مخالف سرچشمه است در نحو بطبع کتبها و کتب الکر الکر
دو نفری خویش را بدانه بر طرف میزد میستند بطور قطع گفت
ایران از خطر زوال استقلال نجات یافت

اوین برابر همه وقت مال ایران خوله بود و این است آرزوی حقیقی ایرانیان و این
دلبسته موقوف است بیک شرط و آنکه این است در ایران سه اصل مفید نیاید از
کودک روشی و درین درگفتار در دار و سند دارد اما خود بخوبی و بداند هر چه در این
و چون دروغ فروشی ندارد دیار ۱۳۱۴ شمسی

مجموعه اسم در موضوعات فتنه ایران از نظر اول با نظر حسی است که نام این آرزو را
شرط است و مشروط است در صورتیکه تصور شود یک شرط سیاسی است باید بر آن افزود
اری شرط سیاسی هم دارد و آن این است که در جمهوری جایی نیست زبانی کرده برای آنکه
تاریخ بعد از وفات پادشاه و غیره تجدید شود و بسته بنده با خودش بر آید و دیگر
و برای اینکه قوه مانتظمی نگاهداری همه اجلات را می تازه نموده و با هم برای
باید حکومت جلیان کاملاً برقرار است چه از نظر وجه از خارج مانده است یا حکومت
عقل فکری آن شده را با یکت ضمناً میمان مسکون نازد و قانون را که معنی میای قوه
شخصی ندارد ورود در این صورت بزرگتر کاری ساخته باشد در این کار او قرار داده
شود این کار خوله بود و مدارج از جمله در نظر گفته و نوشته ام میان ایران و این معنی قانون
قدم فاصله است و آن مقدم است از آن جهت که بگوید که بتواند برادر همین قوه فکری است
و گرنه پیشدینست در نهایت که ضعیف است حاضر دوام نیندیشد
در تاریخ گفته میباشند که در آن وقت که در نظر من است این جمله از این
خود برای تکمیل آنچه در بالا گفته شد بنگارم این کلمه بر نخستین جلیان است

فصل چهل و دوم

خاتمه جلد چهارم

در فصل چهارم در تاریخ دیماه یکهزار و سیصد و چهارده (۱۳۱۴) که سال ششم اقامت من در بلژیک بود باجمالی از شرح حال خود در ایام اقامت این مملکت اشاره رفته است در این وقت که خردادماه یکهزار و سیصد و هفده (۱۳۱۷) میباشد و آخرین ماه توقف من در بلژیک بلکه در اروپاست بشرح حال خود در سه سال اخیر و باوضاع داخلی و خارجی ایران در مدت مزبور اشاره نموده جلد چهارم کتاب خود را خاتمه میدهم.

خوانندگان کتاب من دانسته اند در آبانماه یکهزار و سیصد و هشت (۱۳۰۸) شمسی که وارد این مملکت شدم بوعده نامعین اقامت کردم بدو سبب یکی برای تکمیل تحصیل اولادم در این دیار و دیگر برای دور بودن از جار و جنجال ایران در رژیم تازه خود و پرداختن بکارهای علمی و ادبی که بیش از همه چیز بآنها علاقمند بوده و هستم. در این سه سال معاش من منحصر بوده است بدستمزد خدمت قلمی که از طرف وزارت معارف رجوع میشده قسمتی از این وقت صرف ترجمه و تألیف کتاب تربیت اراده تألیف استاد فرانسوی ژول پای (۱) شد که باشتیاق کامل باینکار پرداختم از یکطرف کار بار و حیات من مناسب بود و از طرف دیگر اینکار را یکی از بهترین خدمات معارفی خود تصور میکردم و در عین حال از دستمزدش که بی اشکال در خارج بمن میرسید باقناعت امرار حیات مینمودم و گمان نمیرفت برای این اشتغال مختصر معارفی محدودی پیش بیاید خصوصاً که دانسته بودم وزارت معارف در بودجه خود مبلغی برای ترجمه و تألیف کتب علمی دارد و قسمتی از آن را بنام نگارنده نگاه میدارد و چون این کار تمام شد کار دیگر رجوع خواهد شد پس تا آخر عمر ممکن است

خاتمه جلد چهارم

اشتمال من باینکار بوده باشد اما از آنجاکه هیچ‌کس بی‌خار نیست در راه این زندگانی علمی فکری دوخار روئید که بپمودن این راه رابرای من مشکل ساخت اول آنکه در ترجمه و تألیف تربیت اراده بواسطه دست تنگسی زبان ما از بابت لغت و اصطلاح علمی و لزوم وضع آنها بزحمت زیاد افتادم و اتفاق افتاد که شبانه روزده یا دوازده ساعت کار میکردم بی آنکه ملاحظه کنم در این سن این درجه اشتغال بی دربی ممکن است برای صحت مزاجم زیان بخش بوده باشد بلی انسان غالباً خطر را وقتی حس میکند که با آن روبرو شده دیگر نتواند از چنگک آن رهائی بیابد شی تا ساعت ده کار کرده خستگی غلبه کرد دست کشیده از عمارت فرود آمده در میدان باصفای پیش روی عمارت یک ربع ساعت قدم زده در ضمن این هوا خوری در موضوعی که در دست نگارش بود الهامی بدماغم رسید که تا فراموش نشود خواستم آن را یادداشت نموده باشم بسرعت بجایگاه خود بازگشته پشت میز کار نشسته بنگارش آن پرداختم عمارت در بسته و من تنها بمحض شروع بکار با خطر ناخوشی زیاده کاری مواجه شده خون متوجه دماغ گشت معادله بدن از بین رفت و حالی دست داد که هرگز ندیده بودم کاریکه در آن حال توانستم بکنم و مرا نجات داد این بود که خود را کشان کشان بدر عمارت رسانیده آنرا گشوده فریادی زدم و همانجا افتادم همسایگان طبقه بالا و پائین عمارت صدای مرا شنیده فوراً خود را رسانیدند و بعلاج پرداختند و بالاخره خطر دور شد اما در اثر این عارضه ناتوانی روی داد که ملازم مزاج من گردیده باقتضای سن دیگر مفارقت نخواهد کرد بهر صورت بعد از این عارضه مزاجی ناچار شدم نه تنها شبها بکار فکری اشتغال نورزم بلکه روزها هم از ساعت چهار بعد از ظهر از اشتغال فکری خودداری نمایم این شد نتیجه بی احتیاطی که نصف وقت کار از دست من رفت .

بالجمله بعد از این عارضه مزاجی با احتیاط کار کتاب تربیت اراده را پایان رسانیده قرب سیصد (۳۰۰) صفحه کتاب را تا در مطبعه های تهران بتوانند بی غلط چاپ کنند بدست خود با ماشین تحریر بساگ نویس کرده بوزارت معارف فرستادم وزارت معارف با تشکر از انجام این کار تقاضا کرد چند کتاب را در موضوع روانشناسی

فصل چهل و دوم

و تعلیم و تربیت نام ببرم تا او یکی را انتخاب کرده بترجمه و تالیفش پردازم اینکار انجام شد و کتابی از تألیفات استاد دیگر فرانسوی بیفولت (۱) برگزیده شد تحت عنوان استفاده از روانشناسی در تربیت که بتألیف آن پرداخته روان نامه‌اش نام نهادم و چون در اینوقت بواسطه مشکلات مالی در ایران و در همه جا مخصوصاً در روابط داد و ستدی نقدی و جنسی خارجی ایران کار تحصیل اسعار خارجی روز بروز در ایران مشکل میشود احتیاط کرده بر مواد قرارداد خود با وزارت معارف ، برودم که وزارتخانه ملتمز است دستمزد این کار را در هر کجا کار انجام مییابد بپردازد وزارت معارف شرط مرا بپذیرفت در اینصورت مطمئن شدم تا مدتی باز میتوانم در خارج مانده باین اشتغال پردازم اما پس از اندک مدت وزارتخانه مزبور دچار اشکالی شد که وفای باین تعهد را از عهده خود دور دیده حتی نتوانست در مقابل اراده شخصی پادشاه پهلوی که زمام اسعار خارجی را غیر از آنچه در وزارتخانه‌ها صورت خرج جاری دارد بدست خود گرفت و از فرستادن اینگونه وجوه بخارج جلوگیری کرد مگر برای کسانیکه بخواهند با آن وجه بایران برگردند استقامت ورزیده تعهد خود را محترم بشمارد .

اینجاست که خار دوم در راه زندگانی فکری من در خارج روئیده مرا از بابت معاش دچار عسرت مینماید با وجود این هشت نه ماه خودداری نموده با تنزل دادن خرج بکمتر چیزی که ممکن بود باحفظ صورت گذران کرد باقامت خود ادامه دادم بانتظار اینکه دختر کوچکم که سال آخر تحصیل او در موسیقی است و در اینشهر تحصیل میکند کارش را تمام کرده باتفاق او بتهران بروم و در ضمن قسمتی از روان نامه را نیز ترجمه و تالیف نمودم ولی پیش آمدها نگذارد باین مقصود برسم ناچار دخترم را گذارده خود در آخرین ماه که خرداد یک هزار و سیصد و هفده (۱۳۱۷) مییاشد بایران بازگشت مینمایم تا پیش آمدهای بعد چه اقتضا نماید .

اینک باوضع سیاست داخلی و خارجی ایران در این چند سال اخیر اشاره نمایم .
سیاست خارجی ایران در این چند سال نسبت بروس و انگلیس تغییر نیافته

اسب باین برنیب که چون آن هر دو در داخل و خارج خود ابتلای بسیار داشته و دارند و از طرف دیگر هم در ایران پادشاه پهلوی مراقب بوده است بهانه‌ئی بدست آن‌ها نیفتند نه آن‌ها مجال داشته‌اند رل تازه‌ئی در ایران بازی کنند و نه موضوعی پیش آمده است که تغییر وضع سیاسی را ایجاب کرده باشد اما آلمانها در این چند سال نفوذ خود را در ایران زیاد کرده‌اند و روز بروز هم آلمان با ایران قرارداد تجارتي بسته هر چه بتواند از مواد اولی ما میبرد چه برای خود و چه برای فروش در بازارهای دیگران و تحصیل اسعار خارجی در این صورت زندگانی در ایران یکی از این بابت و دیگر بواسطه تنزل پول ما در مقابل اسکناس زیادی که منتشر شده و میشود پیوسته مشکلمتر میگردد و بهر صورت بر نگارنده پوشیده است که اگر منافع و مضار حقیقی این سیاست تازه برگزیده شده خارجی را بسنجیم کدامیک برتری خواهد داشت .

ایران در سیاست خارجی با ترکیه و افغان و عراق بست و بندها کرده است و شاید با ممالک دیگر عربی هم همان بست و بندها را بکنند و اینکه در این رویه تا چه حد دست انگلیسیان عاقبت اندیش دخالت داشته و دارد باز بر من پوشیده است و باید دید با تبدلات مهم سیاسی اروپا و دسته بندیهای تغییر پذیر مهره سیاست خارجی ما کجا استقرار خواهد یافت امید است در خانه‌ئی باشد که بسر منزل سعادت ایران نزدیکتر بوده باشد .

و اما سیاست داخلی که در تحت قدرت شخص پادشاه پهلوی با افزون نمودن قوای نظامی بطور روزمره اداره میشود بیک نهج در جریان است پادشاه رئیس هر سه قوه مقننه و قضائی و اجرائی است و زمام امر همه در دست اوست در صورتیکه بظاهر هر یک صورت ظاهرشان محفوظ است و آنچه بیطرفانه از دور میتوان قضاوت کرد این است که اگر از نقطه نظر جمعی ایران کنونی را در میان اوضاع و احوال بر آشوب دنیا ببینیم و بخواهیم سود و زیان آنرا در ایام حکمرانی رضا شاه پهلوی بسنجیم سودش بر زیان افزون خواهد بود گرچه تبییضهایی دور از مروت هم شده باشد و بشود و اشخاص ذیحقی از حق خود محروم بمانند و اشخاص بیگناهی شهید غرضهای خصوصی اشخاصی بگردند و بالجمله گرچه صورت سازبهایی جای حقایق را گرفته باشند و بهر حال در

فصل چهل و دوم

هر قضاوت و در هر کجا اقتضای محیط اجتماعی و لازمه زمان و مکان و اوضاع عمومی و خصوصی را نباید از نظر دور داشت و موضوع نسبی بودن امور دنیا را نباید فراموش کرد که بد در مقابل بدتر اگر خوب نباشد خوب نسبی خواهد بود اینجا به خاتمه جلد چهارم نیز پایان داده این نسخه را که بدین صورت منحصراً بفرست است برای وقت خودش در مأمونی سپرده سعادت ابدی ایران را از پروردگار متعال درخواست مینمایم و امیدوارم این اثر ناقابل هدیه‌ای به آیندگان ما باشد و یکی از عناصر لایق تاریخ ایران شمرده شود.

نگارنده یحیی دولت آبادی

در بروکسل دوازدهم خرداد ماه یک هزار و سیصد و هفده (۱۳۱۷).

پایان حیات

آخرین جلد کتاب حیات یعنی بقم نویسنده توانای آن بدینجا یعنی بروزهای آخر اقامت او در اروپا خاتمه یافته نویسنده آنرا بر عایت مقتضیات وقت در یکی از بانکهای بروکسل بامانت سپرده خود رهسپار ایران گردید و باین آرزوی خویش که غالباً میفرمود (آرزو داشتم روزهای آخر عمر را در وطن عزیزم بسر برم) نایل آمده یکسال و چهار ماه پایان حیات پرافتخار را در باغ مسکونی موروثی خود واقع در قلهک شمیران طی نمود و چون در روزهای آخر میفرمود قصد دارم فصلی بنام پایان حیات از هنگام مراجعت بایران نوشته ضمیمه جلد چهارم نمایم و متأسفانه خود به حال نگارش آن را نیافت در اینجا زیر همان عنوان باختصار از آنچه بر او در روزهای آخر حیات گذشته است یاد میکنیم .

مرحوم دولت آبادی پس از حرکت از بروکسل در اوایل تیر ماه یک هزار و سیصد و هفده (۱۳۱۷) شمسی بتهران وارد و در قلهک اقامت گزید و پس از فراغ از دیدار اقوام و دوستان نخست قسمتی از عمارت کهنه و فرسوده باغ خود را خراب کرده بجای آن یکی دوطاق محقر بسبک نوین برای خود بنا کرد چه معتقد بود انسان اگر يك ساعت هم از حیاتش باقیست باید سعی کند حتی المقدور در رفاه و آسایش طی شود.

پس از اتمام بنا بجز روزهای دوشنبه و پنجشنبه که برای انجام امور شخصی و سرکشی بدستان سادات بشهر میآمد بقیه ایام را در باغ مزبور بسر برده بگردآوری آثار پراکنده ادبی خود و ملاقات با دوستان و آشنایان میرداخت در توسعه و تکمیل مدرسه سادات که از تأسیسات شخصی اوست کوشش فراوان داشت و روزهاییکه بشهر میآمد غالباً در همانجا مانده بمعلمین رموز تعلیم و تربیت میآموخت و با بیان شیوا آثار او بوظیفه مهمی که بهعهده دارند متوجه میساخت و هم در نظر داشت مؤسسه مزبور

بایان حیات

را برای اطفال بی بصاعت تبدیل بشبانه روزی نموده دوره اول متوسطه را نیز در آن دایر نماید.

مرحوم دولت آبادی باینکه در اینمدت کوتاه هم ازدیدن بعضی حق ناشناسیها و نامالیقات مصون نماند ولی روح باعظمت او در برابرشدائد مقاومت شکفت انگیز داشت و به تنها یأس و ناامیدی بخود راه نمیداد بلکه پیوسته باروحی پراز امید و نشاط زیسته و این روحیه را در خود تا آخرین دقائق حیات حفظ کرده بود - با قناعت و عزت نفس امرار حیات میفرمود - بنظافت و نظم و ترتیب در زندگی توجه و علاقه خاص داشت - هرگز بیکار نمینشست و اوقات گرامی را صرف مطالعه و نگارش و جمع آوری آثار خود میکرد جلد دوم کتاب اردیبهشت را مرتب کرده برای اینکه یکجا با جلد اول چاپ شود آماده ساخت و هم در نظر داشت رساله هائی که در موضوعات گوناگون سیاسی و ادبی سابقاً منتشر ساخته و نسخ آنها کمیاب شده همه را در یک مجلد جمع کرده بعنوان رسائل یحیی مجدداً طبع و منتشر سازد - در روزهای آخر عمر بنگارش زندگانی علی بن ابیطالب پرداخت و با آنکه شب و روز و حتی در آخرین روز حیات از نگارشش فارغ ننشست متأسفانه مجال اتمام آن نیافت .

روز جمعه چهارم آبانماه یکهزار و سیصد و هیجده (۱۳۱۸) شمسی یا آخرین روز زندگانی را با وجود کسالت مزاج بنوشتن کتاب یاد شده و ملاقات دوستان و اقوام پرداخته مقارن غروب برای استراحت بیست و رفت و در هماندم بسکته قلبی بدرود حیات گفته طومار هشتادسال عمر بر افتخار خود را که سراسر آن صرف خدمت بفرهنگ و آزادی ایران شده بود در هم بیچید و حیات جاودانی را آغاز کرد و تا انجام کتاب حیاتش نیز بقلم خود او مزین بوده و صیقلنامه ادبی وی را در اینجا نقل نموده این اثر نفیس را بیادگار آن مرد وطنپرست تقدیم هموطنان عزیز مینمایم -

فروغ دولت آبادی اردیبهشت یکهزار و سیصد و سی و یک (۱۳۳۱)

هو الحی الذی لایموت

مرگ حق است برای همه کس آمدن دلیل رفتن است همه میرویم چنانکه همه رفتند من تصور میکنم مرگ نعمت بزرگی است از نعمتهای الهی من تصور میکنم برای کسی که خود را شناخته باشد مرگ بمنزله تغییر لباس بوده باشد و انتقال از نشأه‌ئی بنشأه دیگر من تصور نمیکنم مرده باشم من خود را همه وقت زنده میدانم و زندگانی خود را جاودانی تصور میکنم من شما دوستان شما آشنایان را مخصوصاً آنها را که بیشتر با آنها علاقه دارم در هر حال مشاهده میکنم در خوشی شما خوشحالم و در اندوه شما اندوهناک.

آیا اینها تخیلات شاعرانه است که از دماغ من ظاهر میشود تصور نمیکنم چه بزرگان دین و دنیا و دانشمندان جهان این مطالب را مسلم گرفته و بر صحت آنها دلیل و برهان اقامه کرده اند من خود نیز در دوران زندگانی دنیائی خود با حوالی برخوردادم که این فکر را یعنی فکر بقای نفس بعد از فنای بدن را تقویت مینماید بهر حال بدوستان خود میگویم: از مرگ من دلتنگ نباشید مرا در برابر دیده خود ببینید من روز بروز جایگاه خود را در سویدای قلب شما ثابت ترمینماید آیا دنیا مرا فراموش میکند؟ کدام دنیادنیای مزخرف مادی حق ناشناس با مردم مزخرف پرست خود شاید و باید هم فراموش کنند چنانکه تا در قید حیات دنیوی بودم مرا فراموش کرده بود اما دنیای حق شناس دنیای فضل و ادب هرگز طرفداران خود را فراموش نکرده و نمیکند. بالجمله دوستان من رفقای معارفی و ادبی من یحیی از این عالم رفت اما در عالم جان علاقه او هرگز از شما منقطع نخواهد شد دوستان عزیز من من در چهار و ده عمر خود در راه خدمت به معارف و منور ساختن دماغ جوانان که آتیه وطن بدست آنهاست، بقدر بضاعت مزجات خود سعی کردم و هیچ قوه‌ئی نتوانست مرا از این راه دور نماید

دشمنان معارف سنگهای بزرگ در راه من انداختند خارهای دردناک در چشم من فرو بردند قرض مرا در دادن سزای اعمال آنها شما ای جوانان منورالفکر حق شناس اداء کنید بکوردن چشم آنها بواسطه توسعه و ترویج معارف و تهذیب اخلاق عمومی چه ذلت و خواری ما با انحطاط اخلاقی مربوط است پیش از آنکه بنقصان علمی بوده باشد .

شاید شما بخواهید نام رازنده نگاهدارید راهش این است که در روزوفات من همه ساله در تمام مدارس ذکور و اناث مملکت معلمین روی تخته این سه کلمه را نوشته **خدا - وطن - جان** و باستعداد گوینده و شنونده در این موضوعات صحبت بدارند و روح این سه کلمه را در دماغ شاگردان تزریق نمایند تا آیندگان ما خداشناس وطن دوست و وجدان پرور تربیت گردند و رفته رفته تاریکیهای بی ایمانی و بی وجدانی بر طرف شده بواسطه حب وطن جایگاه نیاکان از دستبرد تجاوزات بیگانه و بیگانه پرستان محفوظ ماند .



من دنیار اوطن مشترک خود میدانم و نوع بشر را دوست دارم ولی در این حال دنیا و اهلس نمیتوانم ایران را از دیگر اماکن دنیا و ایرانی را از دیگر مردم آن دوستدار تر نبوده باشم این است که بشما هم وصیت میکنم وطن خود را دوست بدارید و باز هم دوست بدارید .
محصلین و محصلات فرزندان روحانی من مرگ ناگهانی فرزند چهارده ساله تحصیل کننده من مجدالدین در غربت قطره زهری بود که بجام شربت زندگانی من و خانواده ام چکید و هر وقت خواست مفارقت او قلب مرا مجروح

مرحوم مجدالدین دولت آبادی

کند خود را بوجود شما تسلی دادم اکنون که پیر روحانی شما از دنیا رفته شما

هو الحی النبی لا یموت

باید بحسن علم و عمل روان او را از خود شاد کنید بلکه بنوانید و البته حواهبند
توانست قصور و تقصیر گذشتگان را تلافی نموده کشتی وطن را که گرفتار چهارموجه
طوفان حوادث است نجات داده بساحل سلامت برسانید این است آرزوی من ، من
رفتم وطن و هموطنان را بخدا سپردم والسلام علی اولیاء الله اولا و آخراً.

یحیی دولت آبادی

پایان جلد چهارم

بسمه تعالی

توضیح لازم

همانطوریکه در مقدمه بخش اول متذکر شدیم، هدفمان از چاپ این اثر تاریخی فقط نقل صحیح و بدون تحریف یادداشتهای مؤلف و روشن نمودن زوایای تاریک تاریخ معاصر ایران است. البته در بعضی موارد، نویسنده از جاده انصاف خارج شده و مطالب را بدقت طرح نکرده است. چون دست بردن در متن کتاب را خیانت در امانت میدانستیم، برآن شدیم که دومورد را که قابل توضیح است تذکر دهیم تا شبیه‌ای در اذهان باقی نماند و ایرادی برناشران وارد نباشد.

الف) موضوع اول در مورد شهید سید حسن مدرس است که در طول عمرش همواره بادیکتاتوری رضاخان به‌ستیز برخاست و بالاخره در این راه به شهادت رسید. مؤلف در این کتاب نظر لطفی به مدرس ندارد! بسا اینکه در چندین مورد وی را مخالف رضاخان قلمداد می‌کند در مواردی دیگر او را متهم به‌سازش پنهانی با رضاخان می‌نماید. زندگی پر بار شهید مدرس بیانگر خصلت سازش‌ناپذیری او بازورمندان است و در همین راه نیز پس از سالها تبعید بدست عمال رضاخان بازبان روزه و در هنگام نماز بشهادت رسید. به‌رحال بنظر می‌رسد که مخالفت مؤلف با مدرس خصومت شخصی باشد، چرا که در صفحه ۳۱۴ کتاب، مؤلف بانا راحتی خبر مخالفت مدرس با اعتبارنامه خود را می‌دهد و این احتمالاً دلیلی عمده از دلائل مخالفت دولت‌آبادی بامدرس است.

ب) در اواخر کتاب مؤلف از کشف حجاب جانبداری می‌کند شاید در زمان حیات مؤلف و بخصوص در دوره حکومت رضاخان مؤلف بدلیل نداشتن بینش عمیق سیاسی به‌کنه مسأله پی‌نبرده باشد و فکر می‌کرده که واقعاً رفع حجاب عامل حرکت نیمی از جامعه است. در حالیکه اکنون مشخص است که این غائله صرفاً روزه‌ای برای استیلای فرهنگی غرب و رواج بی‌عفتی و فساد در جامعه و علنی شدن منکرات بوده است.

فهرست اعلام

(جلد چهارم)

www.KetabFarsi.com

فهرست اعلام

- ۳۶۳، ۳۶۲، ۳۶۰، ۳۴۶، ۳۴۵
 ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۵
 ۴۱۲، ۴۱۱، ۳۷۵، ۳۷۴
 احیاء السلطنه ۳۱۴
 ادیب السلطنه گیلانی، میرزا حسین خان
 ۲۲۸، ۱۹۱
 اردبیلی، سید حسین ۱۲۹
 ارنسکی ۵۹
 اسپه‌ئی قمشه‌ئی اصفهانی ← مدرس
 استرآوازلسکی ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۵۴
 ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۸۳
 ۲۲۲، ۲۲۳
 اسدی، محمدولی ۴۳۱، ۴۳۲
 اسفندیاری، حاج میرزا حسن خان ←
 محتشم السلطنه
 اسمارت ۲۲۰
 اسمایس (کلنل) ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴
 ۲۲۷
 اسمیت ۶۴، ۶۵، ۱۳۶
 اشتری، میرزا احمدخان ۱۴۱
 اصفهانی، سیدابوالحسن ۲۸۹
 اقبال السلطنه ماکوئی ۲۵۷
 الموتی، شیخ محمدعلی (ثابت) ۱۹۰
- آ
- آذری، میرزا احمدخان ۱۳۹، ۱۴۰
 آزاد آذربایجانی، میرزا ابوالقاسم
 ۴۳۳
 آیرم، محمودخان ۲۵۶، ۲۵۹
- الف
- ایبکیان ۱۵۱
 اجلال السلطنه صدری ۱۱۱
 اجلال‌الملک ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۱۰۶
 احتشام السلطنه، محمودخان ۱۶، ۳۲
 ۳۳
 احسان‌الله خان ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۵۳
 احمد (حاج) ۱۴۰، ۱۴۱
 احمدخان ۲۵۶، ۲۵۸
 احمد میرزا (شاه) ۸۱، ۱۰۱، ۱۰۷
 ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۹۱
 ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۴۸
 ۲۴۹، ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۸۹، ۲۹۱
 ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۶
 ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۸